

پایان اجماع واشنگتنی و آغاز سردرگمی واشنگتنی*

دنی رودریک

مترجم: حسین تسلیمی**

چکیده:

طرفداران و منتقدان بر سر این موضوع که سیاست‌های اتخاذ شده توسط اجماع واشنگتنی نتایج مطلوبی را در پی نداشته است اتفاق نظر دارند. هم اکنون بحث بر سر این نیست که آیا اجماع واشنگتنی از میان رفته یا به حیات خود ادامه می‌دهد بلکه بحث بر سر این است که چه چیزی جایگزین آن خواهد شد. یکی از کارهای برجسته در این حوزه فکری گزارش بانک جهانی با عنوان «رشد اقتصادی در دهه ۱۹۹۰: آنچه از یک دهه اصلاحات می‌توان آموخت» (۲۰۰۵) است که بر توازن، تنوع سیاستی^۱، اصلاحات گزینشی و تدریجی و تجربه اندوزی، تأکید دارد. این سند، سندی فوق العاده برای نشان دادن گستره‌ای است که اندیشه‌های سیاست‌گذاران در بخش توسعه در طول سال‌ها در آن تغییر شکل داده است. با این حال جنبه‌های فکری رقیب دیگری هم وجود دارند. عده‌ای (خارج از واشنگتن) اعتقاد بر اصلاحات نهادی گسترده داشته و عده‌ای دیگر هم (به عنوان نمونه گزارش هزاره سازمان ملل را مشاهده کنید) اعتقاد به کمک‌های خارجی دارند. مرتب ساختن و طبقه‌بندی هوشمندانه این نقطه نظرات متنوع، نیازمند رویکرد تشخیصی صریحی است، به گونه‌ای که در نظر داشته باشد که قیود الزام‌آور در مقوله رشد از یک مجموعه به مجموعه دیگر متفاوت است.

۱) مقدمه

پیش از این زندگی برای دستفروشان رهنمون‌های سیاستی در مناطق گرمسیری نسبتاً ساده بود. مشاهده لیست بی‌پایانی از سیاست‌های نابخردانه که ملل فقیر در مقابلش سرفروند آورده‌اند، هر اقتصاددان با سواد و خوش‌نیتی را به تصدیق و امیدوار کردن همانا این رهنمودها

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Rodrik, Dani (2006), "Goodbye Washington Consensus, Hello Washington Confusion? A Re-view of the World Bank's Economic Growth in the 1990s: Learning from a Decade of Reform", Journal of Economic Literature, Vol. XLIV (December), PP. 973-987.

** دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد (taslimi.hossein@gmail.com)



به زبان آوردن حقایق واضح این رشته است، از جمله مواردی نظیر: موازنه کلان خود را حفظ کنید، دولت را از صحنه تجارت خارج کنید، موانع پیش روی بازار آزاد را از میان ببرید. «تثبیت، خصوصی سازی و آزادسازی» ذکر^۲ نسل تکنوکرات‌هایی که دندان جهان سوم را کشیده بودند و سیاست‌مدارانی که از آنها مشاوره می‌گرفتند، شده بود.

تدوین آنچه از سوی ویلیامسون اجماع واشتگتنی نام نهاده شد و به همین نام شهرت یافت و رهنمون‌های الهام گرفته شده از موج اصلاحات در امریکای لاتین و آفریقای نیمه صحرائی بود، اساساً چشم‌انداز سیاستی را در مناطق در حال توسعه، دگرگون ساخت. با فروریختن دیوار برلین و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشورهایی که سابقاً سوسیالیست بودند، شبیه به هم خیز جسورانه‌ای به سمت اقتصاد بازار برداشتند. خصوصی سازی مقررات زدایی و آزادسازی تجاری‌ای که در امریکای لاتین و اروپای شرقی صورت گرفت شاید در هیچ کجا و در هیچ نقطه‌ای از تاریخ اقتصادی صورت پذیرفته بود. در آفریقای نیمه صحرائی، دولت‌ها با اعتقاد و سرعت کمتری حرکت کردند، اما با این حال، بخش قابل توجهی از دستورالعمل سیاستی جدید را پذیرفتند از جمله اینکه هیئت‌های بازاریابی دولتی منحل شدند، تورم کاهش یافت، تجارت آزاد شد و به میزان قابل ملاحظه‌ای خصوصی سازی در دستور کار قرار گرفت.

موارد یاد شده الهام بخش اصلاحات در اغلب کشورهایی شد که لیست اولیه «بکن و نکن‌ها»^۳ ی ویلیامسون به نظرشان بی ضرر و بی خطر آمده بود. به ویژه، آزادسازی مالی و باز کردن درها به روی جریان سرمایه‌های بین‌المللی بیش از آن حدی بود که ویلیامسون^۴ از زاویه دید اواخر دهه ۱۹۸۰ بدان می‌نگریست. علی‌رغم ادعاها و اعتراضات ویلیامسون (۲۰۰۰) سرانجام دستورالعمل اصلاحات، حداقل با بحرانی که به وجود آورد، آشکارا تلاشی ایدئولوژیک برای تحمیل «نئولیبرالیسم» و «بنیادگرایی بازاری» به کشورهای در حال توسعه به حساب آمد.

مسئله‌ای که عموماً بر سر آن با توجه به پیامدهای این اصلاحات توافق وجود دارد این است که مواردی که به کار بسته شد، نتوانست از پس مشکلاتی که قصد حل کردن آنها را داشت، بر آید. هم اکنون حتی آتشین‌ترین حامیان این دستورالعمل‌ها، تصدیق می‌کنند که رشد تحقق یافته پایین‌تر از آن چیزی بود که در امریکای لاتین انتظار می‌رفت (و «بحران گذار»^۵ عمیق‌تر و بادوام‌تر از آن چیزی بود که اقتصادهای سوسیالیست پیشین، انتظار داشتند). نه تنها در این میانه، داستان موفقیت‌ها در آفریقای

نیمه صحرایی ناچیز و کم اهمیت بود بلکه اصلاحات معطوف به بازار^۶ (بازار محور) در دهه ۱۹۹۰، مواجهه نامناسب با ضرورت رو به رشد بهداشت عمومی (که منجر به درگیری در این قاره شد) را به اثبات رساند.

در ضمن منتقدان حس می‌کردند که نتایج نا امید کننده به دست آمده، نگرانی‌های آن‌ها نسبت به عدم تناسب دستورالعمل‌های اصلاحی استاندارد را به اثبات رسانده است. با اینکه مواردی که از سوی طرفداران و شکاکان به رشته تحریر درآمد متفاوت هستند، سخن‌گرافی نیست اگر بگوییم که دیگر هیچ کس به اجماع واشنگتنی اعتقاد ندارد. هم اکنون بحث بر سر این نیست که آیا اجماع واشنگتنی از میان رفته یا به حیات خود ادامه می‌دهد، بلکه بحث بر سر این است که چه چیزی جایگزین آن خواهد شد.

گزارش بانک جهانی با عنوان «رشد اقتصادی در دهه ۱۹۹۰: آنچه از یک دهه اصلاحات می‌توان آموخت» (۲۰۰۵) یکی از انبوه تلاش‌هایی است که اخیراً برای فهم واقعیت‌های ۱۵ سال گذشته، صورت گرفته و احتمالاً هوشمندانه‌ترین آنها نیز به شمار می‌آید. در واقع این گزارش سند فوق‌العاده‌ای است، از آنجا که نشان می‌دهد ما چگونه از اجماع واشنگتنی اولیه و اصیل فاصله گرفتیم. این نوشته حاوی احکام مستدلی مبنی بر اینکه چه کاری باید بکنیم و چه کاری نباید بکنیم، نیست. در این نوشته بر ضرورت فروتنی و تواضع، تنوع سیاسی، اصلاحات‌گزینشی و تدریجی، و تجربه اندوزی تأکید می‌شود.

گویند نانکنی نایب رئیس بانک جهانی که سرپرستی این تلاش را به عهده داشت در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «پیام اصلی این کتاب این است که هیچ مجموعه واحد و جهان‌شمولی از قواعد وجود ندارد، مانیاژ داریم از قاعده‌پردازی و جستجو برای طرح «بهترین رویه‌های عمل»^۷ که گمراه کننده هستند، دوری بجویم.» (گزارش بانک جهانی، xiii).

گاه‌گاه خواننده باید به خود یادآور شود که این کتاب بیانیه‌ای رادیکال نیست بلکه گزارشی است که توسط افرادی که در مقر «پایندگان به آموزه‌های مرسوم»^۸ در عالم سیاستگذاری‌های توسعه گرد آمده‌اند، تهیه شده است.

۲) سوابق ثبت شده^۹

در اینجا بدان می‌پردازیم که چگونه، وقایع غافلگیرکننده دهه ۱۹۹۰ در گزارش یاد شده خلاصه شده است. اولین مسئله، سقوط بی سابقه، عمیق و طولانی مدت تولیدات کشورهای

بود که گذار از کمونیسم به اقتصاد بازار را تجربه می‌کردند. پس از بیش از یک دهه گذار اغلب کشورها هنوز نتوانسته بودند به سطوح تولید سال ۱۹۹۰ بازگردند.

دومین مسئله، شکست آفریقای نیمه صحرایی در دستیابی به جهش (خیز) اقتصادی علی‌رغم سیاست‌های اصلاحی قابل ملاحظه، بهبود در زمینه‌های سیاسی و فضای خارجی و کمک‌های مستمر خارجی، بود. موفقیت‌های به دست آمده بسیار اندک بودند (به عنوان مثال اوگاندا، تانزانیا، و موزامبیک کشورهایی بودند که اغلب از آنها به عنوان نمونه یاد می‌شد) و در بیش از یک دهه گذشته وضعیتی ضعیف و شکننده داشتند.

سومین مسئله، بحران‌های مالی متناوب و دردناک در امریکای لاتین، شرق آسیا، روسیه و ترکیه بود که اغلب توسط بازارهای مالی و اقتصاددانان پیش‌بینی نمی‌شد تا اینکه جریان‌های سرمایه‌ای به صورت ناگهانی جریان معکوسی را آغاز می‌کردند.

چهارمین مسئله این بود که رونق و بهبود^{۱۱} حاصله در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ در امریکای لاتین مدت بسیار کوتاهی ادامه داشت.

در دهه ۱۹۹۰، علی‌رغم از میان رفتن تصدی‌گری‌های دولتی^{۱۱}، رواج مردم‌گرایی و رژیم‌های سیاستی طرفدار صنایع داخلی در منطقه، در کل رشد کمتری در GDP سرانه امریکای لاتین نسبت به سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ نمایان گشت. سرآخر، اقتصاد آرژانتین فرزند خلف انقلاب اقتصادی امریکای لاتین در سال ۲۰۰۲، زمانی که هیئت پولی آن به دنبال کاهش ارزش پول برزیل در ژانویه سال ۱۹۹۹ ناپایداری نشان داد به ورشکستگی و سقوط دچار شد.

به واقع می‌توان گفت در دوره پس از ۱۹۹۰ فاجعه‌ای در توسعه اقتصادی رخ نداد. کاملاً برعکس، از دیدگاه فقر جهانی^{۱۲} دو دهه اخیر، مطلوب‌ترین ادواری بوده که جهان تا به حال تجربه کرده است. رشد سریع اقتصادی در کشورهای چین، هند و تعداد اندکی از کشورهای آسیایی منجر به کاهش مطلق در شمار مردمی شد که در فقر کامل می‌زیستند. تناقض در اینجا است که این مسئله نیز دور از انتظار بوده است! چین و هند قطعاً اتکای خود را بر نیروهای بازار افزایش دادند، اما سیاست‌های آنها کاملاً غیرمترعارف^{۱۳} بوده و با سطح بالای حمایت‌های تجاری، عدم خصوصی‌سازی، سیاست‌های وسیع صنعتی، سیاست‌های پولی و مالی مبهم در دهه ۱۹۹۰ همراه بوده است و این دو اقتصاد به حتم به سختی با نسخه‌ها و سرمشق‌های اجماع واشنگتنی، نزدیکی دارند.

در تأیید آنچه بیشتر بدان اشاره شد، شواهد بین‌کشوری در مورد رابطه میان رشد اقتصادی و سیاست‌های اصلاحی ما را دچار همان شک و تردید می‌کنند. مشخصاً خود بانک جهانی



تمایل دارد که ادعاهای اغراق‌آمیزی در مورد اثر اصلاحات سیاستی ارائه دهد. در یک مورد مشخص به نقل از ویلیام ایسترلی^{۱۴} (۲۰۰۵)، پل کرلیور و دیوید والر^{۱۵} (۲۰۰۱) آمده است که اصلاحات سیاستی از نوع متعارف^{۱۶} توانسته فقر را در جهان به نصف کاهش دهد. کار صورت گرفته توسط ایسترلی (۲۰۰۵) و فرانسیسکو رودریگز^{۱۷} (۲۰۰۵) نشان می‌دهد که داده‌ها، چنین ادعاهایی را تصدیق نمی‌کنند. شواهد ضعیفی وجود دارد که سیاست‌های اقتصادی در سطح کلان، اختلالات قیمتی^{۱۸}، سیاست‌های مالی و آزادسازی تجاری منجر به اثرات قابل پیش‌بینی، قابل توجه و نظام‌مندی روی نرخ رشد ملی شده‌اند، غیر از مواردی که در حالات افراطی امکان‌پذیرند. کسری‌های مالی مشابه یا سیاست‌های تجاری مستقل^{۱۹} می‌توانند رشد اقتصادی را متوقف کنند، اما مقادیر مناسبی از هر یک به طور گسترده‌ای با نتایج اقتصادی مختلفی همراه خواهند بود.

مسئله این است که چگونه می‌توان تجربیات اخیر را تفسیر کرد و چگونه می‌توان این تفاسیر را به رهنمودهای سیاستی ملموس تبدیل کرد. این گزارش بانک جهانی پیشرفت‌های ارزشمندی را در این زمینه شکل داده است. من خلاصه‌ای برخی از نتایج اساسی را با تأکید بر آنهایی که قویاً از رویکرد ابتدایی فاصله گرفته‌اند، در ادامه آورده‌ام.

(۳) تفسیر

یکی از مواردی که گزارش «آنچه می‌توان از یک دهه اصلاحات آموخت» آن را مورد توجه قرار داده این است که بسته قراردادی اصلاحات بیش از حد به از بین بردن مثلث زیان رفاهی^{۲۰} و به دست آوردن منافع کارایی ناشی از آن پرداخته و توجه کافی را به تقویت نیروهای پویایی که در پس فرایند رشد قرار دارند، به خرج نداده است. جستجوی عواید ناشی از کارایی لزوماً معادل استراتژی رشد نیست. به هر حال این گزارش، زیاد در این حوزه وارد نمی‌شود، به نظر من می‌آید که آنچه مؤلفین در ذهن داشته‌اند این بوده که نارسایی‌های بازار و دولت که بر انباشت یا تغییر بهره‌وری اثر می‌گذارند بسیار پر هزینه‌تر از اختلالاتی هستند که روی تخصیص ایستای منابع اثر می‌گذارند، بنابراین باید در امر سیاستگذاری بیشتر مورد توجه قرار گیرند. شناسایی این موارد به تبع سخت‌تر خواهد بود. تمرکز بر مورد آخر به جای تمرکز بر مورد پیشینش منجر به منافع کمی می‌شود و حتی هنگامی که سیاستگذاران با محدودیت بودجه‌ای مواجه می‌باشند (اصلاحات بیشتر در یک حوزه به معنای اصلاحات کمتر در سایر حوزه‌هاست) می‌تواند باعث اثرات ضد تولیدی نیز بشود.



دومین نتیجه‌گیری این است که اهداف گسترده و متعدد اصلاحات اقتصادی (برای مثال تقویت انگیزه‌های بازاری، ثبات اقتصاد کلان و جهت‌گیری‌های رو به بیرون^{۲۱}) به صورت مجموعه واحدی از اعمال سیاستی تفسیر نشد. به زبان این گزارش «از اصولی نظیر ثبات اقتصاد کلان، آزادسازی داخلی^{۲۲}، و آزادسازی خارجی، تفسیر محدود و کوتاه‌بینانه‌ای شد و این اصول به معنای «حداقل کردن هزینه‌های مالی، حداقل کردن تورم حداقل کردن تعرفه‌ها، حداکثر کردن خصوصی‌سازی، حداکثر کردن آزادی مالی» برداشت شد با این فرض که این تغییرات در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها مطلوب هستند (و با در نظر نگرفتن این واقعیت که این موارد تنها برخی از راه‌هایی هستند که این اصول با استفاده از آنها به اجرا در می‌آیند). مؤلفین کار خود را با تأکید بر این که هر یک از این نتایج می‌توانند از راه‌های مختلفی قابل دستیابی باشند، ادامه می‌دهند. برای مثال آزادسازی تجاری می‌تواند در قالب تعرفه‌های وارداتی پایین‌تر قابل دستیابی باشد اما باید توجه داشت که از راه‌هایی نظیر استرداد حقوق گمرکی^{۲۳}، یارانه‌های صادرات، مناطق ویژه اقتصادی، مناطق پردازش صادرات^{۲۴} و سایر موارد از این دست نیز دستیابی به این هدف امکان‌پذیر خواهد بود. کنار گذاشتن یک «بهترین رویهٔ عمل» استاندارد از سوی بانک جهانی در رهنمودهای سیاستی آن بانک بسیار حائز توجه است و نمی‌تواند بدون مجادله درونی در بانک جهانی حاصل شده باشد.

سوم اینکه، بسترهای متفاوت نیازمند راه‌حل‌های متفاوت برای حل مشکلات مشترک هستند. تقویت انگیزه‌های سرمایه‌گذاری خصوصی، ممکن است در یک کشور نیازمند بهبود حقوق مالکیت باشد و در کشوری دیگر تقویت بخش مالی را بطلبد. نیل به فناوری^{۲۵} (تلاش برای نوآوری) بسته به سطح توسعه‌یافتگی یک کشور ممکن است نیازمند حمایت قویتر یا ضعیف‌تر از حق انحصاری اختراع باشد.

آنچه ذکر شد نشان می‌دهد که چرا کشورهایی که رشد کردند (در این گزارش به بنگلادش، بتسوانا، شیلی، چین، مصر، هند، لائوس، موریتانی، سریلانکا، تونس و ویتنام اشاره شده است) چنین ترتیبات سیاستی گوناگونی را به کار بسته‌اند و چرا تلاش برای کپی برداری از اصلاحات سیاستی موفق در سایر کشورها به شکست انجامیده است.

چهارم اینکه گزارش «آنچه می‌توان از یک دهه اصلاحات آموخت» اذعان می‌دارد که گرایش زیادی برای مبالغه در مورد مزایای حاکمیت قواعد به جای صلاحدید^{۲۶} در رفتار دولت‌ها وجود داشته است. قواعد وسیله‌ای برای اصلاح شرارت‌ها و اعمال خلاف قانون

دولت‌ها به حساب می‌آمده است. اما هم اکنون این مسئله طور دیگری مطرح شده است: «صلاح‌دید (رای) دولت نمی‌تواند نا دیده گرفته شود» (بانک جهانی، ۱۴: ۲۰۰۵). هیئت پولی^{۲۷} آرژانتین که سیاستگذاری پولی را از چنگ دولت خارج ساخت، هنگامی که قید الزام آور، فاقد اعتبار بود، بسیار خوب عمل کرد اما هنگامی که قید الزام آور، به «پول بیش از حد ارزش‌گذاری شده»^{۲۸} تبدیل شد، این امر به پیامدهای ناگواری انجامید. هیچ آلترناتیوی برای بهبود فرایند تصمیم‌گیری وجود ندارد غیر از صلاح‌دید که به نتایج بهتری منتهی می‌شود. سرآخر اینکه، تلاش‌های اصلاحی می‌بایست گزینشی بوده و بر قیود الزام آور در راستای رشد اقتصادی بیشتر تا لیست بلند بالایی نظیر اجماع واشنگتنی تمرکز کنند. تا زمانی که روش دور از خطایی برای شناسایی این محدودیت‌ها وجود نداشته باشد، عقل سلیم و تحلیل اقتصادی می‌تواند یاری‌رسان باشند. هنگامی که سرمایه‌گذاری به وسیله حقوق مالکیت ناکارآمد مقید می‌شود، بهبود واسطه‌گری‌های مالی می‌تواند یاری‌رسان باشد. هنگامی که سرمایه‌گذاری توسط هزینه بالای سرمایه مقید می‌شود، بهبود کیفیت نهادی به سختی کارگر خواهد بود.

آزمایش و آموختن در مورد ماهیت قیود الزام آور و تغییراتی که از آن بابت رخ می‌دهد جزء لاینفک فرایند اصلاحات است. ولو کشورها با وضعیت‌هایی مواجه شوند که در آنها پیگیری تعداد زیادی از قیود به طور همزمان نیاز باشد که این گزارش این گونه موقعیت‌ها را بسیار نادر می‌داند و متذکر می‌شود: «در اغلب موارد کشورها می‌توانند به طور متوالی با قیود الزام آور مواجه شوند و در موارد معدودی با همه موارد به طور همزمان روبرو هستند.» (بانک جهانی، ۱۶: ۲۰۰۵).

چنین نتیجه‌گیری‌هایی در نگاه اول^{۲۹}، چنین برداشتی را در پی دارد که این گزارش در بردارنده چیزی جز یک بازاندیشی رادیکال در مورد استراتژی‌های توسعه نیست. البته بسیار ساده‌لوحانه است اگر فکر کنیم رویه عمل بانک جهانی یک شبه عوض شده است. شواهد کمی وجود دارد که نشان دهد کارهای مؤثر صورت گرفته در بانک جهانی این آموزه‌ها را در سطح قابل ملاحظه‌ای درونی کرده باشد و همانطور که در ذیل توضیح خواهیم داد تفسیرهای متضادی از اشتباهات و چگونگی پیشروی امور وجود دارد. اما حقیقت قابل توجه این است که چنین عقایدی که در نشریه رسمی بانک جهانی آمده، نشان‌دهنده ماهیت تغییر یافته بحث و نشان‌دهنده فضایی است که در حلقه‌های ارتدکس برای نگرش‌های آلترناتیو در سیاستگذاری‌های توسعه باز شده است.



۴) آلترناتیو اول: نهادها

حول و حوش همان زمانی که بانک جهانی درگیر گزارش یاد شده بود، نهاد خواهی او یعنی صندوق بین‌المللی پول در آن سوی خیابان، سندی را منتشر کرد که روی مسائل مشابهی در زمینه آمریکای لاتین تمرکز داشت (آنوپ سین و دیگران^۳، ۲۰۰۵). این سند نیز به اندازه سند منتشر شده از سوی بانک جهانی با اهمیت بود و نشان می‌داد که این روزها در واشنگتن تنها چیزی که وجود ندارد، اجماع است. گزارش صندوق نیز با فرضیه اساسی مشابهی آغاز می‌شد: هدف رشد به ناکامی انجامیده است. اما استدلال و مباحثه آن نمی‌توانست زیاد متفاوت باشد. بنابر نظر نویسندگان این گزارش، مشکل از رویکردی که به اصلاحات می‌انجامید نبود بلکه مشکل از آنجا بود که نه به اندازه کافی در اصلاحات عمیق شدید و نه آن را به طور کامل کنار گذاشتیم. بر اساس عبارات موجود در این گزارش «اصلاحات نامتوازن بود و ناقص ماند»، «پیشرفت‌هایی نیز صورت گرفت» گزارش صندوق بین‌المللی پول بیان می‌دارد که «با اقداماتی که هزینه پیشین اصلاحات آنها اندک بود، نظیر خصوصی سازی منافع دراز مدت زیادی وعده داده می‌شد، منافع از قبیل بهبود وضعیت کلان اقتصادی تقویت نهادهای مرتبط با بازار کار و تقویت نظام قضایی و قانون‌گذاری». تشخیص‌ها و آسیب‌شناسی‌های مشابهی در تیتیر یکی از سخنرانی‌های کروگر در مورد سیاست اصلاحات آمده است: «ایده‌های خوب، تلاشی کم و ناکامی‌هایی زیاد» (کروگر^۳، ۲۰۰۴). از این منظر شکست در راه اصلاحات به ماهیت سیاست‌های اصلاحی باز نمی‌گردد بلکه شکست ناشی از گونه خاصی از اصلاحات است که واشنگتن از آنها طرفداری می‌کرد. مفهوم سیاست‌هایی که دنبال شد ساده بود: «همگی برنامه یکسانی را دنبال کنید و بی‌کم و کاست آن را انجام دهید». ایده‌های کلیدی متعددی در پس این تفسیر از شواهد قرار دارند. اول اینکه رهبران سیاسی بیش از آنکه حرکتی انجام دهند حرف می‌زنند؛ تعهد آنها به اصلاحات واقعی، اغلب سطحی و فارغ از پیگیری است. دوم و مهم‌تر از همه اینکه حتی اصلاحگران متعهد نیز تمایل زیادی ندارند در حیطه تغییرات نهادی طی طریق کنند چرا که این تغییرات نیازمند خلق یک اقتصاد بازاری کارا می‌باشد.

نهادهای تنظیمی و نظارتی در بازارهای تولیدی و مالی بسیار ضعیف ظاهر شدند. حکمرانی بد^{۳۲} و فساد به عنوان یک مشکل بوده، دادگاه‌ها و دستگاه قضایی ناکارآمد بوده و نهادهای بازار کار به اندازه کافی انعطاف‌پذیر نبوده‌اند. البته نکته دومی که در مورد عدم تأکید بر اصلاحات نهادی ذکر شد، خود از مواردی است که به طور ضمنی در گونه اصلی اجماع

واشنگتنی انکار شده و مورد توجه قرار نگرفته است، تا جایی که در مورد اخیر اصلاحات نهادی از نوعی که کروگر و صندوق بین‌المللی پول در ذهن داشته‌اند در تفسیرشان از دهه ۹۰ به طور برجسته نشان داده نشده است. اغلب موارد در لیست اصلی ویلیامسون تغییرات سیاستی نسبتاً ساده‌ای بود (نظیر آزادسازی تجاری، واقعی کردن ارزش پول ۳۳، کاهش کسری بودجه و ...) که نیازی به تغییرات نهادی عمیق نداشت. ویلیامسون حقوق مالکیت را در لیست خود جای داده بود، اما آخرین موردی بود که در این لیست آمده بود و به نظر می‌آید نوعی چاره‌اندیشی پس از وقوع، بوده است.

مسئله‌ای که در طول زمان برای مجریان اجماع واشنگتنی آشکار گشت این بود که سیاست‌های اصلاحی استاندارد اگر شرایط نهادی مناسبی را در پس زمینه خود نداشته باشند، اثر نهایی‌شان را نخواهند گذاشت. سیاست‌های خوب، نیازمند جای گرفتن در بدنه نهادی مستحکم هستند. به علاوه می‌بایست مکمل‌های خاصی در حوزه‌های مختلف اصلاحات وجود داشته باشند. اگر نهادهای مالی مناسبی برای جبران درآمد تجاری از دست رفته وجود نداشته باشند، بازارهای مالی اعتبارات مالی را به بخش‌های وسیعی تخصیص ندهند، ادارت گمرکی، صالح و امین نباشند، نهادهای بازار کار برای کاهش بیکاری ناشی از تغییر شغل کارایی لازم را نداشته باشند، آزادسازی تجاری به درستی انجام نخواهد پذیرفت. خلاصه اینکه اجماع واشنگتنی اولیه توسط لیست بلند بالایی که به «نسل دوم» اصلاحات معروف شد و ماهیتاً به مسائل نهادی اشاره داشت، تکمیل گردید. شمارش جامع و ریز به ریز شروط مربوط به اصلاحات نهادی بستگی به فرد و زمانی که در آن قرارداریم دارد و اغلب این لیست چنان گسترده به نظر می‌آید که احتمال می‌رود اصلاحگران شانس در اجرایی کردن آن نداشته باشند (این مسئله یکی از مشکلاتی است که بعداً در مورد آن بحث خواهیم کرد). با این حال آنچه در جدول شماره یک آمده یکی از تفاسیر ممکن است که من با عنوان «۱۰ مورد اصلاحات نسل دوم» برای حفظ تقارن با لیست اصلی اجماع واشنگتنی آورده‌ام.

از سوی دیگر تمرکز بیشتر روی نهادها به دلیل طرح دوباره نهادها به عنوان هدایت‌گران عملکرد اقتصادی دراز مدت در ادبیات تجربی در باب رشد اقتصادی، تقویت شد. به ویژه کار مهم دارون آسم اغلو، سیمون جانسون و جیمز رابینسون بر این نکته صحنه گذاشت که امنیت حقوق مالکیت به طور تاریخی مهمترین عامل تعیین‌کننده‌ای بوده است که باعث شده تعدادی از کشورها ثروتمند شوند و سایرین فقیر باقی بمانند.

ایسترلی و راس لوین^{۳۴} (۲۰۰۳) یک گام جلوتر نهادند و نشان دادند که سیاست‌گذاری‌هایی

جدول شماره یک

| اجماع واشنگتنی اولیه | اجماع واشنگتنی تکمیل شده (۱۰ مورد قبلی به علاوه موارد ذیل) |
|--------------------------------------|---|
| ۱ کنترل تسری بودجه | ۱۱ حکمرانی مشارکتی |
| ۲ هدفمند کردن بازارها | ۱۲ سیاستهای ضد فساد |
| ۳ اصلاح نظام مالیاتی | ۱۴ تعطیل واپسری بازار کار |
| ۴ آزادسازی نرخ بهره | ۱۶ پیوستن به WTO |
| ۵ نرخ ارز رقابتی | ۱۵ استقرارسازی مالی |
| ۶ آزادسازی تجاری | ۱۷ آزادسازی محتاطانه حساب سرمایه |
| ۷ آزادسازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی | ۱۷ رژیم بی واسطه نرخ ارز |
| ۸ خصوصی سازی | ۱۸ استقلال بانک مرکزی هدفگیری تورم |
| ۹ مقررات دولتی | ۱۹ شبکه‌های تضمین اجتماعی |
| ۱۰ احترام به حقوق مالکیت | ۲۰ هدفگیری کاهش فقر |

همچون آزادسازی تجاری، تورم، کاهش ارزش پول ملی، هنگامی که کیفیت نهادهای داخلی در رگرسیون وارد شوند، نمی‌توانند اثر مستقلی بر عملکرد اقتصادی درازمدت بگذارند. اغلب چنین کارهایی شکلی به خود می‌گیرد که بدان «بنیادگرایی نهادی»^{۳۵} می‌گویند که این اصطلاح را می‌توان در ارتباط و در قیاس با اصطلاح «بنیادگرایی بازاری»^{۳۶} به کار گرفت. دستیابی به نهادهای کارآمد، ذکر گروه اول و دستیابی به قیمت‌های واقعی ذکر گروه دوم بود. اجماع واشنگتنی تکمیل شده، به طور گسترده‌ای به علت تقدم بخشیدن به نهادها حمایت آکادمیک را به خود جلب کرد.

به عنوان یک نتیجه‌گیری منطقی می‌توان گفت، تمرکز بر نهادها به صورت بالقوه اثرات جانبی ای که متوجه اصلاح‌گران است را تضعیف می‌کند. به واقع اگر رشد نیازمند دگرگونی‌های عمیق نهادی در حوزه‌هایی همچون حاکمیت قانون^{۳۷}، حفاظت از حقوق مالکیت، حکمرانی و... باشد، چگونه می‌توان نسبت به چشم‌انداز و آینده رشد در کشورهای فقیر بیمناک نبود؟ این چنین تغییرات نهادی‌ای به طور معمول به ندرت اتفاق می‌افتند و شاید تنها در پی جنگ‌های خارجی، داخلی و انقلاب‌ها و سایر تحولات سیاسی بزرگ رخ دهند. روشن‌ترین نمونه‌هایی که تغییرات نهادی را به عملکرد رشد مرتبط می‌سازند در چنین گذرگاه‌های تاریخی‌ای رخ داده‌اند: برای مثال می‌توان به شکاف میان آلمان غربی و شرقی یا کره شمالی و جنوبی اشاره کرد. اما سؤال اینجاست که کشورهای فقیری که نمی‌خواهند وارد چنین تحولات عظیمی نظیر انقلاب و جنگ شوند چه باید بکنند؟



گزارش «آنچه می‌توان از یک دهه اصلاحات آموخت» از اهمیت نهادها بسیار دم می‌زند هرچند که این گزارش از هرگونه جبرگرایی نهادی بیش از حد مبراست. این امر، خردمندانه است چرا که اجماع و اشنگتنی تکمیل شده بر اثبات تغییرات نهادی تمرکز دارد تا به طور کامل در مقابل نگاهی دقیق از آن حائلی ایجاد کند. دو دلیل عمده برای این موضوع وجود دارد که در زیر به طور خلاصه بدانها اشاره شده است:

اول اینکه پژوهش‌های بین‌کشوری قادر به برقراری رابطه علی قوی میان نمودهای خاصی از نهادها و رشد اقتصادی نبوده‌اند. ما می‌دانیم هنگامی که سرمایه‌گذاران احساس امنیت کنند رشد به وقوع می‌پیوندد اما هیچ ایده‌ای در این مورد نداریم که کدام برنامه نهادی چنین احساس امنیتی را در یک بستر داده شده فراهم خواهد کرد. نوشته‌ها هیچ تذکر و اشاره‌ای به اهرم‌های این مسئله نکرده‌اند. کارکرد نهادی منحصراً شاکله نهادی را تعیین نمی‌کند. اگر گمان می‌کنید این امر بیانگر تمایزات بسیار جزئی است، تجربه روسیه و چین در اواسط دهه ۱۹۹۰ را با یکدیگر مقایسه کنید. چین توانست مقادیر بسیار زیادی از سرمایه‌گذاری‌های خصوصی را تحت نظام مالکیت عمومی (مالکیت روستایی و شهرستانی)^{۳۸} جذب کند مسئله‌ای که روسیه تحت نظام مالکیت خصوصی به سبک غربی در آن شکست خورد. احتمالاً علت این امر این است که سرمایه‌گذاران هنگامی که با دولت‌های محلی هم پیمان می‌شوند با اینکه جریان سود کمتری نسبت به آن زمان که دارایی‌های خود را بوسیله قراردادهای خصوصی، واگذار می‌کنند، به دست می‌آورند و این در حالیست که قراردادهای مذکور توسط دادگاه‌های فاسد و فاقد صلاحیت، تضمین می‌شوند. تجربه چین نشان می‌دهد که چگونه اهداف مشترک (حمایت از حقوق مالکیت) گاهی اوقات می‌توانند تحت قواعد واگرا قابل دستیابی باشند. این همان موضوعی است که گزارش «آنچه از یک دهه اصلاحات می‌توان آموخت» داعیه آن را سر داده است.

دوم اینکه ما نباید فراموش کنیم که کارهای آسم اغلو، جانسون و رابینسون (۲۰۰۱) و سایر پژوهش‌هایی از این دست، بر عملکرد رشد در دراز مدت تمرکز کرده‌اند. متغیر وابسته‌ای که معمولاً در این نوشته‌ها به کار گرفته شده است سطح درآمد در سال‌های اخیر بوده و نه نرخ رشد اقتصادی در طول یک دوره مشخص. هنگامی که شاخص‌های نهادی در رگرسیون رشد قرار می‌گیرند، نتایج بسیار ضعیفی که کمتر می‌توان بر آنها اتکا کرد به دست می‌آید. کارهای تجربی متمرکز بر مسئله گذار به سوی رشد یا فاصله گرفتن از رشد به شواهد کمی دست یافته‌اند که نشان دهد دگرگونی‌های نهادی نقش قابل ملاحظه‌ای را بازی می‌کنند



هاوسمن^{۳۹}، پریچه^{۴۰}، و رودریک (۲۰۰۵)؛ بنیامین جونز و بنیامین اولکن^{۴۱} (۲۰۰۵)). به عنوان دو مثال برجسته، چین، رشد سریع خود را در اواخر دهه ۱۹۷۰ با تغییراتی در نظام انگیزشی که در اصل در حاشیه قرار داشت آغاز کرد بدون اینکه دست به اصلاح مالکیت بزند و یا تغییر قابل توجهی در رژیم تجاری خود در مراحل ابتدایی صورت دهد. گذار هند به سطوح بالای رشد در اوایل دهه ۱۹۸۰ نیز با تغییرات نهادی قابل ذکری همراه نبود. این نمونه‌ها و سایر تجربه‌هایی از این دست مبین آن است که سیاستگذارانی که به دنبال رشدهای پرسرعت و دفعتی هستند بهتر است قیود الزام آور رشد اقتصادی را هدفگیری کنند به جای اینکه سرمایه‌های سیاسی و اداری اندک خود را روی اصلاحات نهادی بلندپروازانه سرمایه‌گذاری کنند. البته سرانجام برای دستیابی به رشد پایدار نیاز به اصلاحات نهادی وجود دارد. اما شاید انجام این مهم، زمانی که اقتصاد در حال رشد کردن است، آسانتر و اثرگذارتر باشد و بتوان هزینه‌های آن را در طول زمان سرشکن کرد.

هنگامی که با محدودیت مواجه هستیم برخورد و سواسی با اصلاحات جامع نهادی منجر به برنامه سیاستی می‌شود که جاه طلبانه و در واقعیت غیرممکن است و سرآخر به نتیجه نمی‌انجامد. اگر به کشورهای فقیر نظیر کشورهای امریکای لاتین و آفریقا بگوییم باید طبق «بهترین رویه عمل» در مورد نهادها به گونه‌ای که در ایالات متحده و سوئد عمل می‌شود رفتار کنند مانند این است که به آنها بگوییم تنها راه رسیدن به توسعه، توسعه یافته شدن است. بعلاوه این رهنمون، ذاتاً غیرقابل تحریف است. دستورالعملی که حتی بلند پروازانه ترین تلاش‌ها برای اصلاح نهادی را در خود داشته باشد همچنان داستان بی انتهایی است که می‌تواند به دلیل اینکه پس از اجرا چیزی را جا انداخته است، به قصور متهم گردد. بنابر این شما نهادها را در بخش تجارت، حقوق مالکیت و بخش کلان اصلاح می‌کنید اما هنوز به رشد دست نیافته‌اید.

خوب، این مسئله مسلماً به دلیل عدم اصلاح نهادهای بازار کار خواهد بود. شما اصلاحات در این بخش را هم صورت می‌دهید اما هنوز به رشد دست نیافته‌اید. خوب ممکن است مشکل از فقدان شبکه‌های تأمین اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی ناکافی باشد. باز هم شما دست به اصلاح این بخش می‌زنید. بدیهی است که مشکل از نظام سیاسی شماست که قادر به ایجاد اعتبار، مقبولیت و مشروعیت برای انجام اصلاحات نیست. سرانجام اینکه همواره موردی وجود دارد که بدان کم پرداخته شده و رهنمود دهندگان هرگز به عنوان کسانی که اشتباه کرده‌اند، شناخته نمی‌شوند.

۵) آلترناتیو دوم: کمک‌های خارجی

جنبه دیگری از استراتژی اصلاحات در «پروژه هزاره سازمان ملل»^{۴۲} (۲۰۰۵) به رهبری جفری ساش پیشنهاد شد. این دیدگاه نیز به اندازه بنیادگرایی نهادی کلی بوده اگرچه عناصر این بسته و وزن هریک از موارد یاد شده متفاوت بوده است. این پروژه افزایش فراگیر و همزمان «سرمایه‌گذاری‌های عمومی، ظرفیت‌سازی، بسیج منابع داخلی و مساعدت مراجع توسعه‌ای»^{۴۳} را ایجاب می‌کند و در همین حال می‌بایست چارچوبی برای تقویت حکمرانی بهبود حقوق بشر، تشکیل جامعه مدنی و ارتقای بخش خصوصی فراهم گردد. اما در این جا هم، جزئیات فراوانی می‌بایست انجام پذیرد. برخی اقدامات عاجل نظیر توزیع امکانات درمانی برای مبارزه و درمان مالاریا، تحصیلات ابتدایی و خدمات بهداشتی رایگان، گسترش برنامه‌های غذایی در مناطق محروم، تأمین خاک مغذی در فعالیت‌های کشاورزی خرده مالکی از طریق یارانه یا توزیع رایگان کود شیمیایی از این دست اقدامات هستند.

پروژه هزاره سازمان ملل سطوح فعلی کمک‌های خارجی را بعنوان محدودیت قابل ملاحظه‌ای در دستیابی به هدف کاهش فقر جهانی می‌داند. از این رو افزایش قابل ملاحظه‌ای در کمک‌های خارجی (این میزان باید از ۱۳۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ به ۱۹۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ برسد) برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های عمومی در سرمایه انسانی و زیرساخت‌ها و همچنین توسعه تکنولوژی برای دگرگون ساختن بخش سلامت و کشاورزی در کشورهای فقیر را لازم می‌داند. ساش^{۴۴} و همکارانش با افرادی که محدودیت حقیقی در کشورهای فقیر را نهادهای ناکارا و ضعف حکمرانی دانسته و اعتقاد دارند که جریان کمک‌های خارجی، به جای اینکه به توسعه این کشورها بیانجامد از جیب سیستم اداری فاسد سر در می‌آورد برخورد تندی کرده‌اند. آنان چنین بحث می‌کنند که اغلب کشورهای فقیر جهان نظیر بنین مالی و سنگال در واقع گام‌های بلندی را در جهت بهبود نهادهای اقتصادی و سیاسی خود برداشته‌اند و در همه موارد سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی که آنان مدافعش هستند، می‌تواند به بهبود نهادی بیانجامد. از دیدگاه آنها وسواس به خرج دادن در مورد حکمرانی اغلب بهانه‌ای برای کشورهای ثروتمند است و نمی‌تواند به کشورهای فقیر کمک زیادی بکند.

ثوری‌ای که متضمن دیدگاه پروژه هزاره بانک جهانی در مورد دنیا است این است که کشورهای کم درآمد در آفریقا (و هر جای دیگر) در نقطه تعادلی سطح پایینی که همان «دام فقر» است گرفتار آمده‌اند (ساش، ۲۰۰۴). تابع تولید نوکلاسیکی فرض می‌کند که تولید



نهایی سرمایه در سطوح پایین توسعه (هنگامی که اقتصاد سطح پایینی از سرمایه را در اختیار دارد)، بالا می‌باشد. اما وجود بازدهی فزاینده نسبت به مقیاس (یعنی نصب کارخانه‌ای مدرن نیازمند حداقلی از سرمایه‌گذاری باشد)، مکمل‌ها (یعنی راه‌اندازی کارخانه‌ای مدرن نیازمند عرضه کافی کارگران تحصیل کرده باشد)، یا اثرات بازخور منفی (یعنی افزایش در درآمد به رشد جمعیت بینجامد) موجب می‌شود، بازدهی نهایی سرمایه در ابتدا پایین بیاید. افزایش ناچیز در سرمایه حاصل کمی را در بر خواهد داشت و اقتصاد می‌تواند وضعیت‌های پایدار متعددی داشته باشد یکی از این وضعیت‌ها شامل دام فقر می‌شود. تا زمانی که سرمایه‌گذاری صورت نگیرد، خانوارها پس‌انداز نمی‌کنند و اقتصاد فقیر باقی می‌ماند. این ایده بسیار قدیمی که لااقل به زمان روزنشتاین-رودان^{۴۵} (۱۹۴۳) و ریچارد نلسون^{۴۶} (۱۹۵۶) باز می‌گردد می‌تواند برای تصدیق «جهش بزرگ» به کار رود یعنی در مقیاس وسیع، تلاش همزمان برای افزایش موجودی سرمایه (عمومی، خصوصی و انسانی) برای دستیابی به سطوحی که نیروهای همگرای نئوکلاسیکی وارد عمل شوند و اقتصاد از دام نقدینگی رهایی یابد.

در اینجا چند سؤال مطرح می‌گردد. اول اینکه با این واقعیت تاریخی که تعداد کمی از کشورهای دارای درآمد پایین توانسته‌اند از طریق مدل جهش بزرگ و یا از طریق تریق مبالغ زیادی کمک خارجی به رشد بالا دست یابند، چه باید کرد؟ آنگونه که منتقدان ساش اظهار می‌دارند کمک‌های خارجی کمی به آفریقا نشده است و از دیگر سو اغلب کشورهای که رشدهای شتابانی را پشت سر گذاشته‌اند بر کمک‌های کشورهای غربی متکی نبوده‌اند. ساش و همکارانش می‌گویند آفریقا مورد خاصی است زیرا این کشور از هزینه‌های بالای حمل و نقل، بازدهی پایین کشاورزی، بیماری‌های صعب‌العلاج، جغرافیای سیاسی نامطلوب و انتشار آهسته فناوری رنج می‌برد (ساش، ۱۳۰-۱۳۱: ۲۰۰۴) و همه این موارد این منطقه را برای قرار گرفتن در دام فقر مستعد می‌سازند. اما هیچ کس نمی‌گوید که کشورهای نظیر ویتنام جنگ زده و فقیر که با موانع اقتصادی زیادی از سوی ایالات متحده مواجه بوده است، بدون اینکه تا اواسط دهه ۱۹۹۰ کمک‌های خارجی قابل ملاحظه‌ای از کشورهای غربی دریافت کند، چگونه در اواخر دهه ۱۹۸۰ جهش اقتصادی قابل ملاحظه‌ای را صورت داده است؟

یا با این واقعیت که رشد اقتصادی اساساً در میان کشورهای آفریقای نیمه صحرائی پدیده‌ای نادر است چگونه می‌توان کنار آمد؟ بر طبق تئوری دام فقر، کشورهای مذکور در تعادل سطح پایین باقی مانده‌اند از آن جهت که تلاش برای نجات از این وضعیت را کار سختی

می‌دانند. اما به نظر می‌رسد واقعیت چیز دیگری باشد. اکثر کشورهای آفریقایی خود را برای دستیابی به رشد اقتصادی در طی دوره‌ی نه چندان کوتاهی توانا نشان داده‌اند.

آنچه از پژوهش آماری جونز و اولکن (۲۰۰۵) بر می‌آید نشان می‌دهد که سه چهارم کشورهای آفریقایی نیمه‌صحرائی طی یک دوره ده ساله پس از سال ۱۹۵۰ آنچنان رشد سریعی داشته‌اند که به سطوح درآمدی ایالات متحده نزدیک شده‌اند. متشابهاً در پژوهش‌های هاوسمن پریچت و رودریک (۲۰۰۵) که در آن به مطالعه رشدهای شتابان پس از دهه ۱۹۵۰ پرداختیم به این نتیجه رسیدیم که چنین رشدهای شتابانی در کشورهای با درآمد پایین شامل کشورهای یاد شده در آفریقا، کاملاً شایع است. در واقع، در تأیید مدل رشد نئوکلاسیکی، رشدهای شتابان در کشورهای با درآمد پایین نسبت به کشورهای با درآمد متوسط و بالا عمومیت بیشتری دارند. به نظر می‌رسد مشکل ناشی از آن نیست که کشورهای فقیر آفریقایی توانایی رشد کردن را ندارند، بلکه مشکل این است که جهش‌های ناگهانی آنها به شکست می‌انجامد. این مسئله ما را به سوی چاره‌اندیشی نسبتاً متفاوتی رهنمون می‌سازد که در کوتاه مدت بر ازمیان بردن قیود الزام‌آور به صورت گزینشی تکیه می‌کند و در میان مدت و دراز مدت بر تقویت میزان انعطاف‌پذیری نسبت به شوک‌های بیرونی تأکید دارد که بعداً آن را به دقت شرح خواهم داد.

سراخر می‌توان گفت برجسته‌ترین وجه تمایز میان پروژه هزاره سازمان ملل و گزارش «آنچه می‌توان از یک دهه اصلاحات آموخت»، دانش گسترده‌ای است که پروژه سازمان ملل در مورد خوانندگان مفروض می‌داند و همچنین اعتماد به نفس بالایی است که مؤلفین این پروژه دارند. پروژه هزاره سازمان ملل بر این مبنا استوار است که ما اساساً از این دانش به اندازه کافی برخورداریم که بتوانیم تلاش شجاعانه، بلند پروازانه و پرهزینه‌ای را برای ریشه کن کردن فقر جهانی تقبل نماییم. و ما به خوبی توانسته‌ایم همه نکات مهم را شناسایی کنیم و ما بهتر از همه می‌توانیم همه آنها را بر طرف کنیم. برعکس، گزارش آنچه می‌توان از یک دهه اصلاحات آموخت سرشار از فروتنی است و به طور ضمنی می‌گوید آنچه تا به حال آموخته ایم، همانا کوتاه‌بینی حاصل از این فرض است که «ما خیلی می‌دانیم». ما باید بزرگ‌نمایی را کنار بگذاریم، با احتیاط حرکت کنیم و تمام تلاش خود را بر کارهایی متمرکز کنیم که به نظر می‌رسد بهترین نتایج را در پی خواهند داشت.

۶) برنامه‌ای کاربردی برای تدوین استراتژی‌های رشد

حال محتوای عملیاتی چنین رویکرد تجربه‌گرا و محتاطانه‌ای چیست؟ اگر ما مسیر پیشنهادی از سوی گزارش آنچه می‌توان از یک دهه اصلاحات آموخت را بپذیریم، آیا می‌توانیم

چیزی جز این بگوئیم که «نباید با یک چوب همه را راند» و همچنین نباید این عقیده نهیلیستی را پذیرفت که «هر چه پیش آید خوش آید». در این گزارش به طور مستقیم به این سؤالات اشاره نشده است اما من معتقدم جواب هر دو سؤال مثبت است. بگذارید در اینجا به طور اجمالی روشی برای اندیشیدن در مورد استراتژی‌های رشد را طرح ریزی کنم تا از برخی خطاهای فاحش جلوگیری شود.

این رویکرد شامل سه عنصر متوالی است. اول اینکه ما می‌بایست از تحلیل تشخیصی برای مشخص ساختن برجسته ترین قیود در یک مجموعه مفروض استفاده کنیم. دوم اینکه به طراحی سیاستی خلاقانه نیازمندیم تا بتوانیم قیود شناسایی شده را به درستی هدفگیری کنیم. سوم اینکه ما نیازمند نهادمند کردن فرایند تشخیص و سیاستگذاری هستیم تا تضمین کنیم که اقتصاد، پویایی خود را حفظ می‌کند و رشد به شکست نمی‌انجامد.

۶.۱ گام اول: آسیب شناسی رشد^{۴۷}

اصلاحات سیاستی از نوع اجماع و اشنگنتی (تکمیل شده) بی نتیجه است، زیرا هیچ تضمینی وجود ندارد که ما قیودی را هدفگیری کرده باشیم که مانع رشد اقتصادی شده‌اند. ترفند اصلی این است که حوزه‌هایی را بیابیم که اصلاحات در آنها، حداکثر منافع را در پی داشته باشد. در غیر اینصورت رویکرد سیاستگذاران از نوع رویکرد اسلحه آفشان است یعنی آنها تیر اصلاحات را به همه جا شلیک می‌کنند با این امید که یکی از آنها به هدف واقعی بنشیند. بالعکس، اصلاحات موفق از شناسایی برجسته ترین قیود الزام آور آغاز می‌شود. سؤال این است که این مرحله چگونه به انجام می‌رسد؟

با یک طبقه‌بندی اولیه اما بسیار قوی آغاز می‌کنیم (نمودار شماره یک را مشاهده کنید). در یک اقتصاد با سطح درآمدی پایین، فعالیت‌های اقتصادی حداقل با یکی از دو عامل زیر محدود شده‌اند: یا هزینه تأمین مالی بسیار بالاست و یا بازدهی سرمایه‌گذاری خصوصی بسیار پایین است. اگر مشکل، بازدهی‌های پایین سرمایه‌گذاری خصوصی باشد به نوبه خود این مشکل یا ناشی از بازدهی‌های اقتصادی (اجتماعی) پایین است و یا ناشی از شکاف میان بازدهی‌های خصوصی و اجتماعی می‌باشد (عدم قابلیت تخصیص وجوه بخش خصوصی). اولین گام در مرحله تحلیل تشخیصی، شناسایی درست شرایط فوق است و اینکه کدامیک از مشکلات به واقع در اقتصاد مورد بحث جریان دارد.

خوشبختانه امکان پیشروی در این بخش به خوبی فراهم است زیرا هر یک از این



مشکلات، مجموعه متفاوتی از علائم تشخیصی را بروز می دهند و الگوهای متفاوتی از تغییر همزمان در متغیرهای اقتصادی را در بردارند. برای مثال در اقتصادی که از طریق هزینه تأمین

نمودار (۱):



مالی مقید شده است، باید انتظار داشته باشیم که نرخ بهره واقعی بالا باشد، متقاضیان وام به دنبال وام دهندگان بگردند، در این حالت کسری حساب جاری به قدری زیاد است که قید استقراض خارجی را پدید خواهد آورد و سرآخر اینکه کارآفرینان، در این وضعیت ایده های سرمایه گذاری زیادی در سر دارند. در چنین اقتصادی افزایش برونزا در ذخایر پولی ای که قابلیت سرمایه گذاری دارند، نظیر کمک های خارجی و ارسال وجوه، موجب تشویق سرمایه گذاری و سایر فعالیت های مولد اقتصادی به جای مصرف و سرمایه گذاری در مسکن می شود. برای مثال توضیح فوق می تواند وضعیت کشورهای نظیر ترکیه و برزیل را به خوبی نشان دهد.

برعکس، در اقتصادی که فعالیت های اقتصادی توسط بازدهی های کم بخش خصوصی مقید شده است، نرخ بهره پایین خواهد بود، بانک ها مملو از نقدینگی خواهند بود، حساب جاری تقریباً تراز خواهد بود و ممکن است مازاد هم داشته باشد و کارآفرینان بیشتر مایلند پولهای خود را در میامی و ژنو در بخش مسکن سرمایه گذاری کنند. افزایش در کمک های خارجی و ارسال وجوه به این کشورها، مصرف، زمین بازی و فرار سرمایه را در پی خواهد



داشت. این توضیحات می‌تواند وضعیت کشورهای نظیر اتیوپی و السالوادور را به خوبی بیان کند. هنگامی که ما بازدهی‌های پایین بخش خصوصی را به عنوان مشکل، تشخیص دادیم، باید بفهمیم که آیا بازدهی‌های اجتماعی پایین است و یا عدم قابلیت تخصیص وجوه در بخش خصوصی موجب پایین بودن بازدهی شده است. بازدهی‌های پایین اجتماعی ممکن است ناشی از سرمایه انسانی بی کیفیت، زیرساخت‌های ضعیف، جغرافیای بد یا سایر دلایلی از این دست باشد. بازهم در اینجا لازم است به علائم تشخیصی دقت کافی داشته باشیم. اگر سرمایه انسانی قید اصلی باشد، باید انتظار داشته باشیم که بازدهی تحصیلات یا پاداش کسب مهارت به طور قابل ملاحظه‌ای بالا باشد. اگر زیرساخت‌های ضعیف مشکل ایجاد کرده باشند، می‌بایست تنگنانهایی را در زمینه حمل و نقل یا انرژی و ... احساس کنیم.

مشکلات ناشی از عدم قابلیت تخصیص وجوه (شکاف عظیم میان بازدهی‌های خصوصی و اجتماعی) می‌تواند تحت دو مجموعه از رویدادها به وقوع بپیوندد. اولین مجموعه با فضای نهادی/امنیتی در ارتباط است: ممکن است مالیات‌ها بسیار بالا باشند، از حقوق مالکیت محافظت به عمل نیاید، تورم بالا موجب خلق ریسک شود، تضادهای میان کارگر و سرمایه‌اندکیزه‌های تولید را متاثر سازد و ... از طرف دیگر ممکن است مشکل ناشی از موارد شکست بازار، نظیر سرریزهای فناوری، شکست تعاون و مشکلات ناشی از نقاط ضعف درونی اقتصاد باشد. مثل همیشه باید به دنبال علائم مشخصه هر یک از موارد یاد شده بگردیم. گاهی اوقات تحلیل تشخیصی یک مسیر خاص را انتخاب می‌کند نه از آن جهت که شواهدی در این راستا به دست آمده بلکه از این نظر که راه‌های دیگر غیر محتمل هستند.

تحلیل‌هایی که در بالا آمد می‌تواند در مواردی که ما خود را به آنچه در دنیای واقعی جریان دارد نزدیک می‌کنیم کارایی بیشتری هم داشته باشد زیرا در دنیای واقعی با جزئیات بیشتری نسبت به آنچه من در اینجا تحلیل کردم، مواجهیم. اما امیدوارم آنچه ذکر شد ارزش چارچوب تشخیصی را آشکار کرده باشد. حتی کاربرد اولیه (نسبتاً خام) این اصول هم گاهی اوقات می‌تواند شکاف‌های اساسی و یا کاستی‌های بسته‌های سنتی اصلاحات را آشکار سازد. به عنوان مثال هنگامی که هزینه‌های تأمین مالی قید الزام‌آور تعیین‌کننده‌ای است (مانند آنچه در برزیل مشاهده شد) بهبود نهادی که فضای کسب و کار را تقویت می‌کند (نظیر از میان بردن قوانین اداری دست و پاگیر و کاهش مالیات و ...) به تنهایی مؤثر نخواهد بود (تا زمانی که مشکل به تقاضای سرمایه‌گذاری باز نمی‌گردد) بلکه ممکن است نتیجه معکوسی هم در پی داشته باشد (زیرا افزایش در تقاضای سرمایه‌گذاری روی نرخ بهره فشار خواهد آورد).

۶.۲) گام دوم: طراحی سیاست

هنگامی که مشکل یا مشکلات کلیدی شناسایی شد، می‌بایست به واکنش‌های مناسب سیاستی بیندیشیم. مسئله کلیدی در این مرحله این است که باید روی شکست‌های بازار و اختلالات مرتبط با قیودی که در گام قبلی شناسایی شد متمرکز شویم. اصل هدف‌گیری در سیاست‌گذاری حاوی یک پیام روشن است: در واکنش سیاستی تاجایی که امکان دارد باید منشأ اختلال مورد هدف قرار گیرد. بنابراین اگر برای مثال قید اصلی تحمیل شده به اقتصاد قید اعتباراتی ناشی از فقدان رقابت و کارمزدهای بالای بانکی باشد، واکنش مناسب کاهش موانع رقابت در بخش بانکداری خواهد بود.

منطق «بهینه اول»^{۴۸}، با اینکه ممکن است ساده به نظر آید، اغلب درست عمل نمی‌کند و حتی ممکن است اثر ضد تولیدی هم داشته باشد. علت این است که ما اغلب در فضای «بهینه دوم»^{۴۹} عمل می‌کنیم که ناشی از سایر اختلالات یا قیود اداری و سیاسی می‌باشد. در طراحی سیاست‌ها، ما می‌بایست مراقب موارد پیش‌بینی نشده و پیامدهای غیرمنتظره آنها باشیم. بگذارید به مثال چین بازگردیم. حقوق مالکیت رسمی در بنگاه‌های روستایی و شهرستانی چین که در اختیار بخش خصوصی یا دولت مرکزی نبوده، بلکه در اختیار دولت‌های محلی هستند از دیدگاه اصلاحات از نوع بهینه اول، اگر هدف تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی و کارآفرینی باشد، حضور این بنگاه‌ها مسئله‌ای گیج‌کننده و غامض به شمار می‌آید، زیرا نهادمند کردن حقوق مالکیت خصوصی (همانند آنچه در روسیه و سایر کشورهای اروپایی در حال گذار انجام پذیرفت) امکان‌پذیر نیست.

اما منطق بهینه اول در اینجا یاری‌دهنده نخواهد بود، زیرا حقوق مالکیت خصوصی نیازمند دستگاه قضایی کارآمدی است که قراردادها و حقوق مالکیت را تضمین کنند. در غیاب چنین دستگاه قضایی کارآمدی، حقوق مالکیت رسمی، ارزش زیادی نخواهد داشت. تا پدید آمدن یک دستگاه قضایی مؤثر شاید پرهیز از موارد دست و پاگیر بهتر باشد و کارآفرینان را به شراکت با آنان که بیشتر قدرت سلب تصرف^{۵۰} دارند یا همان مقامات دولتی تشویق کند. این دقیقاً همان کاری است که بنگاه‌های یاد شده انجام می‌دهند. دولت‌های محلی تمایل دارند که موفقیت این بنگاه‌ها را به دلیل سهم برابری که مستقیماً از درآمدها می‌برند، تضمین کنند. در فضای خاصی که در کشور چین وجود دارد، حفاظت از حقوق مالکیت، تحت لوای مالکیت دولت‌های محلی کارایی بیشتری نسبت به حفاظت از حقوق مالکیت تحت رژیم قانونی مدافع بخش خصوصی خواهد داشت.

می توان مثال‌های زیادی از این دست آورد (رودریک، ۲۰۰۵). برای اینکه مطلب بیشتر روشن شود مثالی در مورد دستیابی و یکپارچگی با اقتصاد جهانی می‌زنیم. سیاست‌گذاران در کشورهای نظیر کره جنوبی و تایوان در اوایل دهه ۱۹۶۰ و چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ تصمیم گرفتند تقویت مشارکت کشورهایشان در اقتصاد جهانی را به عنوان یک موضوع کلیدی دنبال کنند. از دید اقتصاددانان غربی مسیر مستقیم در دستیابی به این مهم، کاهش یا از میان بردن موانع بر سر راه واردات و سرمایه‌گذاری خارجی است. در عوض این کشورها با استفاده از ابزارهای غیرمتعارف به این نتایج دست یافتند. کره جنوبی و تایوان از تعیین اهداف صادراتی و سوبسید بر صادرات برای بنگاه‌هایشان استفاده کردند. چین مناطق اقتصادی ویژه‌ای را به وجود آورد که سرمایه‌گذاران خارجی در این مناطق به رژیم تجارت آزاد دسترسی داشته باشند. سیاست‌گذاران احتمالاً به این دلیل از چنین راه حل‌های غیر معمولی استفاده کردند که هزینه‌های تعدیل کمتری ایجاد می‌کرد و بر چانه زنی‌های اجتماعی هم فشار کمتری را وارد می‌ساخت.

۶.۳) گام سوم: اصلاحات نهادی

ماهیت قیود الزام‌آور در طول زمان تغییر می‌کند. برای مثال تحصیل ممکن است در ابتدا یک قید الزام‌آور نباشد اما زمانی که سرمایه‌گذاری در این زمینه و کارآفرینی به عنوان یک موضوع مطرح می‌شود، تحصیلات تبدیل به یک قید الزام‌آور خواهد شد، مگر اینکه کیفیت و کمیت مدارس در طول زمان افزایش یابد.

در کار پژوهشی هاوسمن، رودریک و ولاسکو، ما این مسئله را با استفاده از مثالی در مورد جمهوری دومینیکن روشن ساختیم. این کشور توانست با شماری از اصلاحات که موجب تشویق سرمایه‌گذاری در بخش گردشگری و ماکوئیل^{۵۱}ها شد، زمینه رشد را فراهم سازد. اما سرمایه‌گذاری‌های نهادی لازم برای انعطاف‌پذیری و توانایی بیشتر در مسیر رشد اقتصادی (به خصوص در حیطه تنظیم و نظارت بر بازار مالی) مغفول واقع شد. هنگامی که واقعه ۱۱ سپتامبر منجر به کاهش جریان گردشگری شد، این کشور هزینه سنگینی را پرداخت. به نظر می‌رسد که اقتصاد نتیجه‌زیربنای نهادی ضعیف خود را به نمایش گذاشت. همین مطالب در مورد اندونزی هم، هنگامی که بحران مالی سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ منجر به فروپاشی سیاسی و اقتصادی این کشور شد، صدق می‌کند. این مسئله ممکن است برای چین نیز به وقوع پیوندد، مگر اینکه حاکمیت قانون^{۵۲} و مشارکت دموکراتیک در این کشور تقویت شود.

و اما برای رشد پایدار به چه چیزی نیازمندیم؟ دو گونه اصلاحات نهادی در طول زمان

ضرورت پیدا می‌کنند. ما نیاز داریم که پویایی تولید را حفظ کنیم. کشف منابع طبیعی صادرات پوشاک توسط ماکوئیلها و یا موافقت نامه‌های تجارت آزاد، در یک زمان محدود می‌تواند به رشد اقتصادی بیانجامد. سیاستگذاری‌ها می‌بایست به گونه‌ای باشند که تضمین کنند این افزایش و رشد اقتصادی در طول زمان از طریق تنوع بخشیدن به تجارت حفظ خواهد شد. در غیر اینصورت رشد به سادگی به شکست می‌انجامد. آنچه در عملکرد کشورهای آسیای شرقی برجسته است، همانا ادامه تمرکز این کشورها بر نیازهای اصلی اقتصاد و تشویق قابل ملاحظه پذیرش و تنوع فناوری است.

دومین محدوده‌ای که نیاز به توجه دارد تقویت نهادهای داخلی در زمینه مدیریت تعارضات^{۵۳} است. رایج‌ترین علت برای شکست در رشد، عدم توانایی در مواجهه با نتایج شوک‌های بیرونی (نظیر دوره‌های رکود تجاری و جریان معکوس سرمایه) است. مجهز کردن اقتصاد به انعطاف‌پذیری در برابر چنین شوک‌هایی نیازمند حاکمیت قانون، استحکام بخشیدن به نهادهای دموکراتیک، ایجاد سازوکارهای مشارکتی و برپا کردن شبکه‌های تأمین اجتماعی می‌باشد. زمانی که چنین نهادهایی در کار باشند تعدیلات کلان اقتصادی و سایر مواردی که در مواجهه با این شوک‌ها مورد نیاز هستند به آرامی می‌توانند از پس این شوک‌ها بر آیند و در صورت عدم وجود چنین نهادهایی نتیجه‌ای جز بروز تعارضات و فروپاشی قابل تصور نیست (رودریک، ۱۹۹۹). تباین تجربیات کره جنوبی و اندونزی در پی بحران مالی سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ در این قسمت بسیار آموزنده خواهد بود.

اصلاحات نهادی در حوزه‌های یاد شده مشکل بوده و وقت زیادی را به خود اختصاص می‌دهند. علم اقتصاد به طور معمول راهنمایی‌های بسیار کمی را در مورد چگونگی پیش بردن این اصلاحات ارائه می‌دهد (دیکسیت^{۵۴}، ۲۰۰۴). اما نکته اینجاست که نیاز نیست این مشکلات از ابتدا در تدوین سیاست‌های واقع‌بینانه (غیربلندپروازانه)، گزینشی و هدفمند که رشدهای شتابانی در کوتاه‌مدت را به ارمغان می‌آورند، منظور شوند. مواردی که برای رشد پایدار می‌بایست مورد توجه قرار گیرند با مواردی که برای آغاز رشد مورد نیاز هستند، نباید اشتباه گرفته شوند.

(۷) نتیجه‌گیری

زمان اعتراف فرا رسیده است. همانطور که در بحث‌هایی که پیشتر انجام گرفت، روشن شد، به نظر من گزارش «آنچه می‌توان از یک دهه اصلاحات آموخت» سند مفید و برجسته‌ای است و به موازات بحث‌هایی است که من و همکارانم در مدرسه کندی (رودریک ۲۰۰۵)

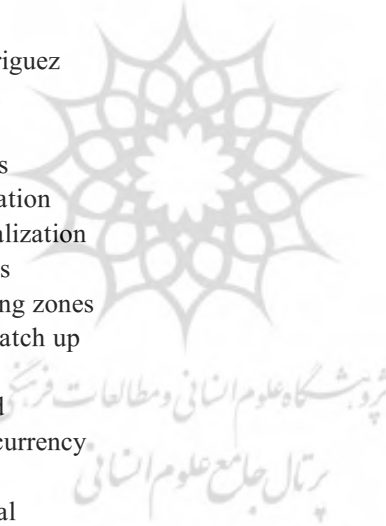
هاوسمن، رودریک و ولاسکو^{۵۵} (۲۰۰۵) و هاوسمن، پریچت و رودریک (۲۰۰۵)) آن را دنبال می‌کردیم. زمانی که ایده‌های یک نفر، جدی گرفته می‌شود آن هم توسط نهادی که بارها در انتقاداتم آن را خطاب قرار داده بودم، برایم مایه مسرت و خشنودی است.

این گزارش، از طریق دیگری هم مرا مورد توجه قرار داده و یکی از نقل‌قول‌های آغازین آن از کارهای من انتخاب شده و دیگری از کار هاربرگر و در پشت جلد این سند هم از من یاد شده است که بر مسرت من می‌افزاید. ویراستار این مجله اصراری نداشت که من چنین تمجیداتی را در اینجا بیاورم و این تعریف و تمجیداتی که از خود آوردم را به پای خود پسندی نگذارید. به دور از تملق می‌توان گفت برآمدن اثری نظیر گزارش یاد شده از نهادی که یکی از طراحان اصلی اصلاحات در ۲۰ ساله اخیر است، بسیار جالب توجه خواهد بود. این مسئله، ما را بر آن می‌دارد که سخت‌تر و عمیق‌تر نسبت به اصلاحات اقتصادی بیندیشیم و به ما هشدار می‌دهد که با دیده شک به راه حل‌های از بالا به پایین، فراگیر و جهان‌شمول بنگریم و خاطر نشان می‌سازد که تحلیل اقتصادی لازم و بایسته باید مورد به مورد صورت گیرد با اینکه به نظر کار سختی می‌آید.

این موارد باید آویزه گوش همه اقتصاددانان گردد. گذشته از این‌ها، آنچه اقتصاددانان حرفه‌ای را از ایدئولوگ شدن مصون می‌دارد استفاده از گزاره‌های شرطی است یعنی: سیاست الف تنها در شرایط ب، ج و د پیشنهاد می‌گردد. رهنمود معقول شامل نقشه‌برداری جز به جز از شرایطی است که ملاحظات سیاست‌گذاری را تشکیل می‌دهند. این مسئله ساده به نظر می‌رسد، اما در مورد نگرشی که اصلاحات اقتصادی در مورد کشورهای در حال توسعه پیش گرفته بود این اصل مغفول واقع شده بود. چنین بازشناسی که صورت گرفته نه فقط خبر خوشی برای کشورهای فقیر است، بلکه به همان اندازه خبر خوشی برای حرفه اقتصاد به شمار می‌آید.



- ۱-Policy Diversity
- ۲-Mantra
- ۳-Do's and Don'ts
- ۴-Williamson
- ۵-Transition crisis
- ۶-Market-oriented
- ۷-Best practices
- ۸-Orthodoxy
- ۹-The record
- ۱۰-Recovery
- ۱۱-State-led
- ۱۲-Global poverty
- ۱۳-Unconventional
- ۱۴-William Easterly
- ۱۵-Paul Collier & David Dollar
- ۱۶-Conventional
- ۱۷-Francisco Rodriguez
- ۱۸-Price distortion
- ۱۹-Autarkic
- ۲۰-Dead weight loss
- ۲۱-Outward orientation
- ۲۲-Domestic liberalization
- ۲۳-Duty drawbacks
- ۲۴-Export processing zones
- ۲۵-Technological catch up
- ۲۶-Discretion
- ۲۷-Currency board
- ۲۸-Over valued currency
- ۲۹-Face value
- ۳۰-Anoop singh et al
- ۳۱-Krueger
- ۳۲-Poor governance
- ۳۳-Eliminate currency overvaluation
- ۳۴-Ross Levine
- ۳۵-Institution fundamentalism
- ۳۶-Market fundamentalism
- ۳۷-Rule of law
- ۳۸-Township and village enterprises
- ۳۹-Hausman



- ۴۰- Pritchelt
- ۴۱- Jones & Olken
- ۴۲- U.N. Millennium Project
- ۴۳- Official development assistance
- ۴۴- Sachs
- ۴۵- Rosenstein-Rodan
- ۴۶- Richard Nelson
- ۴۷- Growth diagnostics
- ۴۸- First best logic
- ۴۹- Second best
- ۵۰- Expropriators

۵۱- نوع خاصی از کارگاه‌های تولیدی

- ۵۲- Rule of law
- ۵۳- Conflict management
- ۵۴- Dixit
- ۵۵- Velasco



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی



- Acemoglu, Daron, Simon Johnson, and James A. Robinson. 2001. "The Colonial Origins of Comparative Development: An Empirical Investigation." *American Economic Review*, 91(5): 1369-1401.
- Ancharaz, Vinaye D. 2003. "Determinants of Trade Policy Reform in Sub-Saharan Africa." *Journal of African Economies*, 12(3): 417-43.
- Chen, Shaohua, and Martin Ravallion. 2004. "How Have the World's Poorest Fared since the Early 1980s?" World Bank Policy Research Working Paper 3341.
- Collier, Paul, and David Dollar. 2001. "Can the World Cut Poverty in Half? How Policy Reform and Effective Aid Can Meet International Development Goals." *World Development*, 29(11): 1787-1802.
- Diaz-Alejandro, Carlos. 1985. "Good-Bye Financial Repression, Hello Financial Crash." *Journal of Development Economics*, 19(1-2): 1-24.
- Dixit, Avinash K. 2004. *Lawlessness and Economics: Alternative Modes of Governance*. Princeton: Princeton University Press.
- Easterly, William. 2005. "National Policies and Economic Growth: A Reappraisal." In *Handbook of Economic Growth*, Vol. 1A, ed. P. Aghion and S. Durlauf. Amsterdam: North-Holland, 1015-59.
- Easterly, William, and Ross Levine. 2003. "Tropics, Germs, and Crops: How Endowments Influence Economic Development." *Journal of Monetary Economics*, 50(1): 3-39.
- Glaeser, Edward L., Rafael La Porta, Florencio Lopez-de-Silanes, and Andrei Shleifer. 2004. "Do Institutions Cause Growth?" *Journal of Economic Growth*, 9(3): 271-303.
- Hausmann, Ricardo, Lant Pritchett, and Dani Rodrik, 2005, "Growth Accelerations." *Journal of Economic Growth*, 10(4): 303-29.
- Hausmann, Ricardo, and Dani Rodrik. 2003, "Economic Development as Self-Discovery." *Journal of Development Economics*, 72(2): 603-33.
- Hausmann, Ricardo, and Dani Rodrik. 2005. "Discovering El Salvador's Production Potential." *Economia*, (6)1: 43-102.
- Hausmann, Ricardo, Dani Rodrik, and Andrés Velasco. ۲۰۰۵. "Growth Diagnostics." John F. Kennedy School of Government, Harvard University. Mimeo.
- Jones, Benjamin F., and Benjamin A. Olken. 2005. "The Anatomy of Start-Stop Growth." NBER Working Papers, no. 11528.
- Krueger, Anne O. "Meant Well, Tried Little, Failed Much: Policy Reforms in Emerging Market Economies", remarks at the Roundtable Lecture at the Economic Honors Society, New York University, March 23, 2004.
- Kuczynski, Pedro-Pablo, and John Williamson, eds. 2003. *After the Washington Consensus: Restarting Growth and Reform in Latin America*. Washington, D.C.: Institute for International Economics.

- Naim, Moises. 1999. "Fads and Fashion in Economic Reforms: Washington Consensus or Washington Confusion?" Paper Prepared for the IMF Conference on Second Generation Reforms, Washington, D.C.
- Nellis, John. 2003. "Privatization in Africa: What Has Happened? What Is To Be Done?" Center for Global Development Working Paper 25.
- Nelson, Richard R. 1956. "A Theory of the Low-Level Equilibrium Trap in Underdeveloped Economies." *American Economic Review*, 46(5): 894–908.
- Rodríguez, Francisco. 2005. "Cleaning Up the Kitchen Sink: On the Consequences of the Linearity Assumption for Cross-Country Growth Empirics." Unpublished.
- Rodrik, Dani. 1999. "Where Did All the Growth Go? External Shocks, Social Conflict, and Growth Collapses." *Journal of Economic Growth*, 4(4): 385–412.
- Rodrik, Dani. 2005a. "Growth Strategies." In *Handbook of Economic Growth*, Vol. 1A, ed. P. Aghion and S. Durlauf. Amsterdam: North-Holland, 967–1014.
- Rodrik, Dani. 2005b. "Why We Learn Nothing from Regressing Economic Growth on Policies." Unpublished.
- Rodrik, Dani, Arvind Subramanian, and Francesco Trebbi. 2004. "Institutions Rule: The Primacy of Institutions over Geography and Integration in Economic Development." *Journal of Economic Growth*, 9(2): 131–65.
- Rosenstein-Rodan, Paul N. 1943. "Problems of Industrialization of Eastern and South-Eastern Europe." *Economic Journal*, 53: 202–11.
- Sachs, Jeffrey D., John W. McArthur, Guido Schmidt-Traub, Margaret Kruk, Chandrika Bahadur, Michael Faye, and Gordon McCord. 2004. "Ending Africa's Poverty Trap." *Brookings Papers on Economic Activity*, (1): 117–216.
- Singh, Anoop, Agnes Belaisch, Charles Collins, Paula De Masi, Reva Krieger, Guy Meredith, and Robert Rennhack. 2005. "Stabilization and Reform in Latin America: A Macroeconomic Perspective of the Experience since the 1990s." IMF Occasional Paper 238
- U.N. Millennium Project. 2005. *Investing in Development: A Practical Plan to Achieve the Millennium Development Goals*. New York: United Nations.
- Williamson, John, ed. 1990. *Latin American Adjustment: How Much Has It Happened?* Washington, D.C.: Institute for International Economics.
- Williamson, John. 2000. "What Should the World Bank Think about the Washington Consensus?" *World Bank Research Observer*, 15(2): 251–64.
- World Bank. 2005. *Economic Growth in the 1990s: Learning from a Decade of Reform*. Washington, D.C.: World Bank.

